

میتوس^۱ و لوگوس^۲

هانس گئورگ گادامر

ترجمه: فریده فرودفر

Hans-Georg Gadamer

اشاره

مقاله حاضر ترجمه مقاله‌ای از هانس گئورگ گادامر تحت عنوان «میتوس و لوگوس» است که به سال ۱۹۹۳ در مجموعه آثار، ج ۸ به چاپ رسید. از جناب آقای دکتر سید محمدرضا حسینی بهشتی به خاطر راهنمایی‌های صمیمانه‌شان در ترجمه و فهم متن و نیز از جناب آقای رحمان افشاری به خاطر ویرایش دقیق و اصلاحات بسیار ارزشمندشان کمال سپاسگزاری را دارم.

مترجم

۱) مسئله اسطوره (میتوس) در وضعیت اندیشه روشنگری

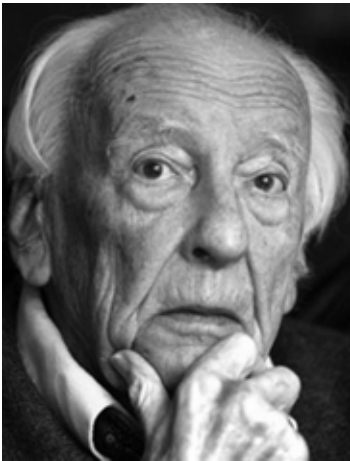
واژه‌ها حکایتگر تاریخ ما هستند. این مسئله که واژه «اسطوره» (میتوس) از دل زبان عالمان سربرآورده و نزدیک به دو سده است که طنین خاص خود - و عمدتاً ظنینی مثبت - دارد، واقعیتی است که از هر نظر سزاوار تأمل است. در عصر علم که در آن زندگی می‌کنیم، اسطوره (میتوس) و امر اسطوره‌ای حق توطن واقعی ندارند و با این حال در همین عصر علم است که واژه یونانی میتوس به‌عنوان تعبیری برگزیده برای [اشاره به] آن سوی قلمرو دانش و علم، وارد عرصه زبان و زبانها می‌شود.

به این ترتیب، نسبت اسطوره و علم عملاً در بطن واژه «میتوس» قرار دارد؛ با این حال کمتر می‌توان رابطه‌ای را تصور کرد که این چنین پرتنش باشد، و تاریخی تا این اندازه مهم برای حکایت کردن داشته باشد. اینکه «علم»^۲ لویایی است که تحت آن، مغرب زمین یونانی - مسیحی به تمدن مسلط جهان امروز مبدل شده، متضمن آن است که خود «علم» تاریخی را طی کرده باشد و با طی این تاریخ، «علم» شود. تمامی دعاوی حقیقت در پس مرجعیت و بی‌نامی علم پناه می‌گیرد. بنابراین، نسبت اسطوره و علم نیز از همان سرآغازهای یونانی فرهنگ علمی‌مان، واجد تاریخی است که سخنان بسیاری برای گفتن دارد و در دل خود چیزهای زیادی را پنهان کرده است.

اگر به پیدایش تمدن مغرب زمین بنگریم، چنین به نظر می‌رسد که سه موج روشنگری بر این تاریخ گذر کرده است: [نخست،] موج روشنگری که در اندیشه سوفسطایی افراطی اواخر سده پنجم پیش از میلاد در آتن به اوج خود رسید؛ [دوم،] موج روشنگری سده هجدهم که در عصر عقل‌گرایی انقلاب فرانسه به منتها درجه خود دست یافت و [سوم،] موج روشنگری - چه بسا بتوان آن را جنبش روشنگری سده [خود] مان بنامیم - که با «لایحه الحادی»^۳ و استقرار نهادین آن در نظام‌های مدرن الحادانه حکومت، عجاتاً به اوج خود رسیده است. مسئله اسطوره با هر سه مرحله اندیشه روشنگری پیوندی تنگاتنگ دارد. شاید مجبور شویم این را به عنوان چالشی خاص بنگریم که آخرین و سهمگین‌ترین موج روشنگری به اشکال و خطامشی‌هایی از شکل‌گیری باورهای آدمی منتهی شده است که به نحوی تصنعی، یعنی در جهت غایات حکومت و حاکمیت عمل می‌کنند و برای آن‌ها عملاً به‌ناحق همان شأن اسطوره را که اعتبارش نیازمند توجیه دیگری نیست، قائل می‌شوند. به همین دلیل این پرسش که سنت اسطوره‌ای ادعای حقانیتش را بر چه چیز می‌تواند بنا نهد، اهمیت بیشتری می‌یابد. آیا چیزی همچون اسطوره غیراصیل داریم، در این صورت اسطوره اصیل چیست؟ و «اسطوره» به چه معناست؟

۲) شکل‌گیری مفهومی «اسطوره» (میتوس) در اندیشه یونان

واژه «میتوس» واژه‌ای یونانی است. این واژه، نخست در زبان هومر به کار رفت و معنایی جز «سخن»، «اعلام»، «خبررسانی» و «آوردن خبر» نداشت. کاربرد آن در زبان هیچ دلالت نمی‌کند بر اینکه چنین سخنی که «میتوس» نامیده می‌شود، بخصوص ناموثق، دروغ محض یا بافته ذهنی باشد، همچنان که با امر الوهی نیز سر و کاری ندارد. آنجا که میتوس - به معنای بعدی این واژه - به موضوعی اصطلاحی مبدل می‌شود، یعنی در «تئوگونی»^۵ هسیودس،^۶ شاعر از جانب موساها^۷ به رسالتش فراخوانده می‌شود و خود این الهگان از دو وجه بودن هبه‌شان آگاهند: "ما هم می‌توانیم دروغ و راست را به هم بیافیم، لکن هرگاه که اراده کنیم، می‌توانیم حقیقت بی‌کاست را بگوییم" (تئوگونی، ابیات ۲۸-۲۷). اما در این عبارت اساساً واژه «میتوس» به کار نمی‌رود. در سده‌های بعد، یعنی در جریان روشنگری یونان است که کاربرد واژگان حماسی «میتوس» و «میتین»^۸ دیگر از دور خارج می‌شود و میدان معنایی «لوگوس» و «لگتین» جای آن را می‌گیرد. با همین جایگزینی است که چهره جدید مفهوم میتوس شکل می‌گیرد و «میتوس» از «لوگوس» که به ویژه سخنی برهانی و تبیینی است، متمایز می‌شود. از این پس، واژه میتوس به‌ویژه بر آن چیزی دلالت دارد که درباره آن تنها می‌توان حکایت کرد، یعنی همان داستان‌های پسران خدایان.



هانس گنورگ کادامر

«لوگوس» نیز حکایتگر تاریخمان از زمان پارمنیدس و هراکلیتس به بعد است. معنای اولیه آن، یعنی «جمع کردن» و «برشمردن» به قلمرو عقلانی اعداد و نسبت‌های عددی اشاره دارد که مفهوم لوگوس برای نخستین بار در آن قلمرو شکل گرفته است. با این موضوع برای نخستین بار در علم ریاضیات و دانش موسیقی فیثاغوری روبه‌رو می‌شویم. از درون این قلمرو موضوعی است که واژه «لوگوس» به‌عنوان مفهوم مقابل «میتوس» پا به عرصه می‌نهد. علم بر خلاف اسطوره که از طریق حکایت، خبری را می‌رساند، دانشی^۹ است که بر برهان و استدلال متکی است.

با آگاهی فزاینده نسبت به زبان، که در اواخر سده پنجم با ایدئالی جدید از تربیت مبتنی بر خطابه و جدل همراه بود - «اسطوره» (میتوس) تقریباً مفهومی خطابی برای نحوه بیان حکایی به‌طور کلی می‌شود. حکایت کردن، «اثبات کردن» نیست، بلکه تنها می‌خواهد متقاعد کند و موجه باشد. استادان فن خطابه، دأب خود را این قرار می‌دهند که مطلب خود را بسته به میل در قالب یک اسطوره (میتوس) یا به‌صورت لوگوس مطرح کنند (برای مثال رساله پروتاگوراس افلاطون). در پس این میل و سلیقه استادانه،^{۱۱} تقابل جدیدی میان داستانی که به‌خوبی یافته یا بافته شده و حقیقتی که قابل برشمردن، نشان دادن و اثبات کردن است، آشکار می‌شود. اسطوره (میتوس) - مادام که از طریق لوگوس به حقیقت خود دست نیابد - به «قصه»^{۱۲} مبدل می‌گردد.

ارسطو تقریباً مسئله را این‌گونه می‌بیند. از دیدگاه ارسطو، «اسطوره» (میتوس) در تقابل طبیعی لوگوس و آن چیزی است که حقیقی است. البته او نیز با کاربرد خطابی - شعری اسطوره (میتوس) آشناست. از نظر ارسطو، هروودوت راوی تاریخ (میتولوژیکوس) است؛ از طرف دیگر مقصود ارسطو از «اسطوره» (میتوس) در نظریه‌اش درباب تراژدی، محتوای قابل حکایت یک فعل است.^{۱۳} حتی در اینجا هم نمی‌توان نزد او به هیچ وجه از تقابل حاد میان اسطوره (میتوس) و علم، که امروزه با آن مأنوسیم، سخن گفت. حکایات ساختگی نیز می‌توانند از حقیقت برخوردار باشند. ارسطو تعبیر قابل‌قبولی از آن ارائه می‌دهد: آنها [= حکایات ساختاری] از اخباری که مورخان دربارهٔ رخدادهای واقعی نقل می‌کنند، حقیقی‌ترند. در تلقی عهدباستان از مفهوم دانش که مطابق آن «علم» (= «پسیستمه»)، به معنای عقلانیت محض است و به هیچ روی امری تجربی نیست، این مسئله کاملاً بدیهی است. آنچه شاعران بیان یا ابداع می‌کنند در قیاس با روایت تاریخی، از حقیقت امر کلی برخوردار است. [البته] از این طریق تقدم اندیشهٔ عقلانی بر حقیقت شعری - اسطوره‌ای به هیچ وجه محدود نمی‌شود. ما صرفاً [باید] از این احتراز کنیم که اسطوره‌ها را در معنای امروزی‌مان، «حکایات ساختگی» بنامیم. این اسطوره‌ها را «یافته‌اند» و یا به تعبیر بهتر: شاعر در چارچوب آنچه از قدیم‌الایام و از زمان باستان امری شناخته شده بود، چیزی نو می‌یابد که کهنه را احیا می‌کند. در هر حال اسطوره (میتوس) امری شناخته شده و خبری شایع است، بی‌آنکه نیازی به تعیین خاستگاه یا تأیید و تصدیق داشته باشد.

در اندیشهٔ یونانی نه تنها با تقابل سرسختانهٔ نسبت میان لوگوس و اسطوره (میتوس)، آنگونه که در دوره

روشنگری شاهد آن هستیم، روبه رو نمی شویم؛ بلکه این نسبت در همگرایی و تناظری که میان اندیشه‌ای که حساب پس می دهد و سخنانی که صرفاً بی چون و چرا روایت شده‌اند، تلاوم می‌یابد. این مسئله خود را خصوصاً در تعبیر خاصی نشان می‌دهد، که به مدد آن افلاطون قادر است میراث عقلانی استادش سقراط را با روایت اسطوره‌ای دین عامه پیوند زند. افلاطون در همان حال که ادعای شاعران در باب [بیان] حقیقت را نفی می‌کند، در بستر تفکر عقلانی و مفهومی شخصی خویش، قالبی از حکایت رخدادها را برمی‌گزیند که از آن اسطوره (میتوس) است. تو گویی که استدلال عقلانی، مرزهای امکان خود را در می‌نوردد و پا به حریمی می‌گذارد که تنها دست حکایت کردن به آن می‌رسد. به این ترتیب در محاورات افلاطون، اسطوره (میتوس) در کنار لوگوس و بیشتر اوقات چون تاجی بر سر آن ظاهر می‌شود. اسطوره‌های افلاطون حکایاتی هستند که هر چند ادعای کل حقیقت را ندارند، اما به نوعی نقشی از حقیقت را به‌نمایش می‌گذارند و اندیشه‌هایی را که در جستجوی حقیقت‌اند، به عالمی دیگر می‌کشانند. برای خوانندهٔ امروزی ممکن است شگفت‌آور باشد که چگونه در اینجا روایات عهد دیرین با نهایت باریک بینی با تأمل مفهومی درهم‌آمیخته‌اند و چگونه ساختاری از طنز و جدّ پیش روی ما بنا می‌شود که نه تنها بدون هیچ‌گونه فترتی بلکه حتی با نوعی از ادعای دینی بودن، بر فراز تمامیت اندیشه حقیقت‌جو سایه‌گستر می‌شود.

این موضوع یقیناً برای خوانندهٔ یونانی بر خلاف خوانندهٔ مدرن که اندیشه‌اش از دالان مسیحیت گذر کرده است بی‌بدیل و حیرت‌انگیز نبوده است، زیرا کلیه حکایات منقول دینی یونان در زنجیره‌ای ناگسستگی از این گونه تلاش‌ها برای برقراری سازگاری میان ظرفیت تجربه شخصی و دریافت فکری خبری که در آیین و افسانه همچنان به حیات خود ادامه می‌داد، صورت می‌پذیرفت. ظاهراً رسالت نقالان اشعار حماسی همانند رسالت شاعران تراژدی و حتی کمدی‌سرایان، شکل دادن نوبه نو به این آمیزه از نقل دینی و اندیشهٔ شخصی خودشان است. حتی خود ارسطو نیز در روایات «اسطوره‌ای» دربارهٔ خدایان، نوعی اخبار از دانسته‌های مفقود را می‌بیند و در آنها مابعدالطبیعهٔ خود در باب محرک لایتحرک را بازمی‌شناسد (مابعدالطبیعه، دلتا ۸، ۱۰۷۴ ب ۱). به این ترتیب لازم است بپرسیم چه چیز واقعاً سنت اسطوره‌ای را به این عقلانی کردن قادر می‌سازد، و به عکس چرا رابطهٔ میان ایمان و علم در قالب ادیان وحیانی، خصائل تضاد آشتی‌ناپذیر به خود می‌گیرد. این پرسش را باید به طور عام طرح کرد و از هر دو سو پروراند. زیرا اگر تنها یونانیان بودند که راه عقلانی سازی تصویر اسطوره‌ای از عالم را تا علم پیمودند - و آن را فلسفه نام نهادند - روایات اسطوره‌ای همواره متضمن عنصری از «تصرف» به مدد اندیشه‌اند و باز گویی ملزم با تفسیر اسطوره‌ها برای دیگران تحقق می‌یابند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. پیش از میلاد و خالق دو منظومهٔ تتوگونی و کارها و روزها
 ۲. Musen، الهگان شعر و هنر در اسطوره یونان و دختران
 نه گانهٔ زئوس و منمُسونه.
 ۳. تلفظ این واژه در اصل موئین است.

4. Wissenschaft

5. Wissen

۱۱. اشاره به همان میل و سلیقهٔ استادان فن خطابه دارد که به اقتضای کار، گاهی اسطوره و گاهی لوگوس را برای بیان مقاصد خود برمی‌گزینند.

6. Fabel

۱۳. ارسطو در سطور اولیه کتاب بوطیقا از واژهٔ اسطوره (میتوس) بهره می‌گیرد، اما مقصود وی از آن پیرنگ (Plot) روایت است. با توجه به این امر مرحوم استاد زرین کوب در ترجمه فن شعر، این واژه را به «افسانهٔ شعر» برگردانده‌اند.

۱. این واژه در زبان فارسی (براساس بازنویسی انگلیسی) به صورت میتوس بازنویسی شده است، در حالیکه تلفظ درست یونانی آن موئوس (μῦθος) است.

1. H. G. Gadamer: Mythos und Logos, in Gesammelte Werke, Band 8, Ästhetik und Poetik I, Kunst als Aussage, Tübingen: 1993 , pp. 170-173

2. Wissenschaft

3. Religion des Atheismus

۵. Theogonie بر گرفته از اصطلاح یونانی Θεογονία (مرکب از دو واژهٔ ثئوس (خدا) و گنسیس (تولد، پیدایش)) به معنای پیدایش خدایان است. مدلول اصطلاح «تتوگونی» سلسله‌ای از خدایان است که به‌گونه‌ای تبارشناسانه در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که این کار برای نخستین بار توسط هسیودس صورت گرفت.

۶. Hesiod، شاعر معروف حماسه سرای یونانی حوالی ۷۰۰